

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۶

(صص ۱۱-۲۱)

واژه‌های فراموش‌شده فارسی (۱):

آشوغ، ریوخه، سماروغ، گیهان

گازنیک آساتوریان *

چکیده

نگارنده در این مقاله به وجه اشتقاق لغات آشوغ، ریوخه، سماروغ، گیهان از واژه‌های کم‌کاربرد زبان فارسی پرداخته‌است. دو واژه آشوغ و ریوخه فقط در فرهنگ‌ها ضبط شده‌اند و شاهی برای آنها در متون کهن در دست نیست. نگارنده کوشیده‌است با اتکا به قوانین زبان‌شناسی تطبیقی و تحلیل داده‌های زبانی ریشه‌های فاعل‌کننده‌ای برای این چند واژه به دست دهد.

کلیدواژه‌ها: آشوغ، ریوخه، سماروغ، گیهان، ریشه‌شناسی، زبان فارسی، زبان ارمنی

* استاد و رئیس انستیتوی خاورشناسی دانشگاه روسی-ارمنی (اسلاونی)، ایروان

۱- آشوغ/ اشوغ

آشوغ از واژه‌های نادر زبان فارسی و به معنای «ناشناخته و غریب» است. این کلمه نخستین بار در لغت فرس اسدی طوسی (۱۳۱۹: ۲۴۱) ضبط شده و تنها شاهدهی که برای آن در فرهنگ‌های فارسی نقل شده، بیتی از حکیم طرطری، شاعر قرن ششم است:

چه کم از جفای دهر که من هستم آشوغ در میان شما

آن‌چنان‌که از فرهنگ جامع زبان فارسی برمی‌آید هیچ شاهد دیگری برای این واژه در متون ادبی وجود ندارد (نک. فرهنگ جامع ... ۱۳۹۲: ۷۶۱/۱؛ نیز: دهخدا ۱۳۷۷: ذیل واژه). در کهن‌ترین فرهنگ ارمنی-فارسی، تألیف کورگ دبیر پالاتاسی^۱ (۱۷۳۷-۱۸۱۱ یا ۱۸۱۲ م) واژه مزبور این‌گونه تعریف شده است: angitac'eal ir, t'ē mard ic'ē ew t'ē ayl «هر چیز ناشناخته؛ اعم از انسان یا شیء» (Pałatac'i 1826: 22).

ریشه این واژه شناخته نیست. پروفیسور مارتین شوارتز در نامه‌ای به نگارنده (مورخ ۲۰۲۲/۰۳/۰۸)، پیشنهاد کرد که این واژه ممکن است از *ā-č̣iaṽaka «به معنی «در حرکت بودن، ولگرد» (از ایرانی مادر -č̣iaṽ- «حرکت کردن، رفتن») مشتق شده باشد. شوارتز گونه احتمالی اشوغ را هم از -aṽa-č̣iaṽaka* مشتق می‌داند که -u- آغازی (< -ō*) در آن، بدون تردید، طبق قانون هوبشمان (نک. 1895: 143)، حاصل تحوّل -ō- به -u- در آغاز واژه، پیش از صامت دوتایی است؛ یعنی به سبب تشدید یا هم‌آبی -š- (*ōššōṽ < ušōṽ).

هم‌ریشه این کلمه نیز که یک وام‌واژه ایرانی در زبان ارمنی است، به صورت‌های گوناگون ar-ošgi, ašogi ضبط شده است. صورتی دیگر از این واژه نیز به شکل ar-ošgi (با پیشوند ارمنی -ar) در متنی از سده پنجم میلادی به چشم می‌خورد. واژه‌های فوق همگی به معنای «جدا، ویژه، خصوصی» هستند (نک. Ačaryan 1971: I/219f.). -i- پایانی در صورت اخیر، احتمالاً بازتاب پسوند اسم معنی ساز -ih- در فارسی میانه است و بعید است که ارتباطی با -ī- که در واژه‌های دخیل سغدی در ارمنی دیده می‌شود، داشته باشد (نک. Bailey 1930: 19).

¹ Gevorg Dpir Pałatac'i

بنابراین می‌توان اصل این واژه را در فارسی میانه به صورت **āšōgīh* «منفک از کل؛ جدا از جامعه» بازسازی نمود.

۲- ریوخه

واژه **ریوخه** نخستین بار در لغت فرس اسدی طوسی (۱۳۱۹: ۴۲۲) ضبط شده و برای آن بیتی از منجیک ترمذی (قرن ۴) به عنوان شاهد آورده شده است:

که ریوخه گردد او بر پشت تو که شود زیرش ریوخه خواهرت

در لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۷: ذیل واژه) به نقل از فرهنگ‌های گوناگون برای این واژه معانی گوناگونی به دست داده شده است: «خوشی و خوش‌آیندی؛ خوشی و لذتی که در وقت جماع دست دهد، انزال؛ احتلام». در یادداشتی از مرحوم دهخدا در ذیل این واژه آمده است: «در فارسی و ظاهراً با شاهد واحد در لغت‌نامه‌ها می‌آورند که ریوخ عربی است و فارسی نیست».

به جز دو بیت - یکی از منجیک ترمذی (قرن ۴) و دیگری از عسجدی (قرن ۴ و ۵) - که در لغت‌نامه آمده است، ظاهراً شاهد دیگری برای این واژه در متون کهن فارسی وجود ندارد و در زبان‌های و گویش‌های ایرانی نو نیز ردپایی از آن نمی‌توان یافت. در این جا برای دفع دخل مقدر، باید متذکر شد که صورت‌های **ریوخه**، **زیوجه** بی‌شک مصحف **ریوخه** هستند و باید آنها را کنار گذاشت؛ زیرا همان طور که در ادامه خواهد آمد صورت قرضی این لغت در ارمی مؤید اصالت صورت **ریوخه** است (نک. ادامه مقاله).

نخستین بار، هنینگ (1939: 102) این واژه را با صورت سغدی *rp(')wx/arpūx* مقایسه کرده و آن را به معنی «بهره، منفعت» یا «نافذ، رسوخ‌کننده» دانسته است (Gershevitch 1969: 183; Mackenzie 1976: 85). صورت اخیر، ظاهراً واژه مرگبی است که جزء دوم آن - *ōx* به معنای «ذهن» است (از ایرانی مادر **ahu-* یا **ahūā** «وجود، نیروی حیات»؛ نک. Gershevitch 1954: 59, §391,2a)، مانند *š'twx/šātūx* «شاد». جزء نخست این واژه نیز بر پایه پیشنهاد سیمز-ویلیامز (1975: 133) می‌تواند با واژه سنسکریت *arpáyati* «داخل کردن، قرار دادن، درج کردن» ارتباط داشته باشد؛ یعنی با اضافه شدن *p* سببی به ریشه *ar-* البته

چنان که می‌دانیم این‌گونه ساخت‌های سببی برای زبان‌های ایرانی ناشناخته است (Bartholomae 1895: 84). بنابراین، ریشه جزء نخست این واژه همچنان مبهم باقی می‌ماند.

با این حال، اگر همسانی **ریوخه** فارسی و سغدی را که از سوی هنینگ مطرح شده‌است، مسلم فرض کنیم و همچنین **ریوخه** را واژه‌ای مرکب به شمار آوریم که جزء دوم آن *ōx*- است (با واو مجهول در فارسی، مانند اندوه /*andōh*/)، آنگاه می‌توان فرض کرد که ما در اینجا با تکوازی سر و کار داریم که بیانگر حالت خاصی است که بر ذهن و روان انسان عارض می‌شود؛ یعنی با پدیده‌ای روان‌تنی مواجهم (قس. *šātūx* مذکور در بالا، نیز *βyz'γwk/αβιζᾱxū-k* «بدبخت، ناکام»، *βrtwx (brtwx)/bratūx* «مطمئن، آرام»). شوارتز (نامه مورخ ۲۰۲۲/۰۶/۱۷) واژه **ریوخه** فارسی را از *arpa-ahqā** به معنای «برخاسته از تجربه‌ای عمیق یا احساسی ژرف» مشتق می‌داند (هندواروپایی مادر *-h₂elp** «ژرف» < ایرانی مادر *-arpa**).

واژه ارمنی میانه *harbux* به معنی «زکام، سرماخوردگی» نیز که در گویش‌های ارمنی به صورت‌های *harp'ox*، *härpu'x*، *xarbux*، *xarp'ux* ضبط شده، بازتاب صورت فارسی میانه **arbōx** است که *h-* ثانویه آن (که در برخی گویش‌ها به *x* بدل می‌شود) تحت‌تأثیر *harin-k'* به معنای «بیاری» (قس. *p'ora-harink'* «دل‌درد؛ اسهال» و *harov-haz* «سرفه») به وجود آمده‌است. این واژه از طریق ارمنی به زبان گرجی رسیده و به صورت *xarbuxa* به معنای «سرفه سخت» در آن زبان نیز ثبت شده‌است (نک. Ačaryan 1971: III/219f.).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که واژه **ریوخه** فارسی از صورت **arpōx-ak** فارسی میانه (شکل متأخر **arbōx-ag**) با قلب *ar-* < *ra-* حاصل شده‌است.

۳- سماروغ

واژه سماروغ [samārō/ūr] (اساروخ/ساروک) در برهان قاطع (برهان تبریزی ۱۳۴۲: ۱۱۶۳/۲) چنین تعریف شده‌است:

رستنی باشد که آنرا **خایه‌دیس** گویند چه به تخم‌مرغ می‌ماند و **کلاه دیوان** هم خوانند، از زمین‌های نمناک و دیوارهای حمام‌ها روید، در صحراها نیز می‌باشد و آنچه در

صحراها روید می‌توان خورد و آنچه در جاهای دیگر بروید به سبب سمیتی که دارد نمی‌خورند. گویند شیره آن جلای بصر دهد و عوام آنرا **چترمار** گویند.

کهن‌ترین شاهد این واژه در بیتی از منجیک ترمذی (قرن چهارم) به چشم می‌خورد که در لغت فرس اسدی طوسی (۱۳۶۵: ۱۳۴) ضبط شده است (نیز، نک. منجیک ترمذی ۱۳۹۱: ۴۹):

یاد نداری به هر بهاری جدّت توبره برداشتی شدی به **ساروغ**

این لغت در فارسی امروز ایران به کلی متروک است و تنها در زبان برخی از مناطق شرقی مانند فارسی سیستانی به شکل *somārūγ* دیده می‌شود. ولی در سرزمین تاریخی خراسان بزرگ، به ویژه در تاجیکستان و افغانستان، این واژه هنوز زنده است و برای اشاره به قارچ و برخی از گیاهان قارچ‌مانند کاربرد دارد؛ برای مثال در فارسی تاجیکی: *zambārūγ*؛ فارسی افغانستانی *samārūγ*؛ شغنی: *zəmarəγ*؛ وخی: *zmorúγ* و ... (افغانی نویس ۱۹۹۰: ۲۴۸-۲۴۹: ۴۳۷; Steblin-Kamenskij 1999: 437; Monchi-Zadeh 1990: 152; N450).

علی‌رغم ناشناخته تلقی شدن خاستگاه این واژه (برای مثال، نک. Morgenstierne 1957: 437)، وجه اشتقاق آن کاملاً شفاف به نظر می‌رسد. ساخت این واژه به دوره ایرانی میانه بازمی‌گردد و نباید ریشه آن را در ایرانی باستان یا ایرانی مادر سراغ کرد. به عقیده نگارنده، این واژه برخاسته از نگاهی استعاری در مورد شیوه رویش این گیاه است. صورت ایرانی میانه این واژه را می‌توان به صورت *zamārōg/γ** بازسازی کرد که از دو جزء *zam-* «زمین» (> ایرانی مادر: **zam-/zmā**)، قس. فارسی نو: زمی، زمین) و **آروغ** (> ایرانی مادر: **ā-Hrauga*) ساخته شده است. مشتقات ساخته شده از جزء **zam-* را می‌توان در واژه تالشی *zəmriḫ/zəmrəx* «مرداب، لجزار، باتلاق، شَمَر» نیز مشاهده کرد که از صورت ایرانی میانه **zam-rīx* (قس. فارسی نو: ریخ «فضله (انسان و حیوان) که آبکی باشد»؛ کردی: *rēx* «نجاست آبکی» > ایرانی مادر: **HriHxa**) به معنای «باتلاق (معنای تحت‌اللفظی: «گل و لای زمین، لجن»)) مشتق شده است. همان‌طور که می‌دانیم نوسان آوایی *s/z* و *z/s* در زبان فارسی دارای شواهد متعددی است (نک. Horn 1898-1901: 87, §38,7; 92, §40,7); بنابراین صورت اولیه

این واژه احتمالاً دارای z- آغازی بوده است؛ همان‌طور که در واژه تاجیکی zamborγ (-b) تحت‌تأثیر قیاس با واژه زنبور اضافه شده‌است) و در دیگر واژه‌های هم‌ریشه ایرانی شرقی به چشم می‌خورد. صحت پیشنهاد مزبور را وجود کلمه bū/īmārūy نیز تأیید می‌کند؛ واژه اخیر به معنای «نوعی قارچ» است که نگارنده این سطور در بیرجند، (استان خراسان جنوبی) ضبط کرده‌است. این واژه که احتمالاً از ایرانی میانه būmārōy می‌آید از لحاظ ساخت با سماروغ مشابهت تام و تمام دارد و جزء نخست آن بوم «زمین» است (> فارسی باستان: būmi- «زمین»).

برقراری نوعی پیوند استعاری میان قارچ‌ها با مواد پفکی و با دفع گاز از روده حیوانات به‌کرات در سنت نامگذاری قارچ‌ها دیده می‌شود؛ واژه‌های فارسی کفک و چس‌گرگ و کلمه geli t'is (یعنی «چس‌گرگ») که در گویش‌های ارمنی دیده می‌شود از همین دست لغات هستند. در فهرست واژگان اروپایی مرتبط با قارچ نیز وجود چنین موتیفی قابل ردیابی است؛ برای مثال، نام ژنریک Bovista که از آلمانی علیای میانه vohenvist می‌آید به‌طور تحت‌اللفظی به معنای Fuchsfurz «چس روباه» (vohe «روباه ماده»، vist «باد شکم») است، نام گونه‌ای دیگری از رده قارچ‌های پفکی (puffball)، Lycoperdon (از یونانی λυκόπερδον)، به معنی «گوز‌گرگ» است. در زبان فرانسه نیز vesse de loup به معنی «چس‌گرگ» (wolf's silent flatus) و در باسکی astaputz «گاز مقعد» است. اصطلاح رایج در زبان روسی برای قارچ پفکی bzdyuxa است که این واژه نیز نشأت گرفته از همین نگاه استعاری است و از فعل bzdet' «دفع کردن بی‌صدای هوا» می‌آید. در مجموع، واسون/واسون (1957:98) از تجزیه و تحلیل این گروه از قارچ‌ها نتیجه گرفته‌است که صدای زحمت دفع گاز در تمامی این واژگان دیده می‌شود.

ولی مفهوم «آروغ زمین» یعنی ایماژی که در بطن واژه سماروغ فارسی نهفته‌است، از دیدگاه فرهنگ عامه بسیار جالب توجه است. این استعاره کاملاً شفاف است؛ قارچ‌ها معمولاً در بهار پس از بارش باران بر روی سطح زمین ظاهر می‌شوند، بنابراین زمین که از غذای آسمانی اشباع شده‌است، آروغ می‌زند و رویش قارچ‌ها نتیجه همین آروغ زمین است؛ به عبارت دیگر، سماروغ یعنی «آروغ زمین».

واژه **قارچ/غارچ** که در فارسی معاصر نام ژنریک **سماروغ** است، در فرهنگ‌های کهن فارسی به چشم نمی‌خورد. این واژه در فارسی معیار و گویش‌های آن رواج تام دارد و در ماوراءالنهر نیز به‌طور جنبی در کنار سماروغ به کار می‌رود، به‌عنوان مثال، در گویش تاجیکی: *χορč/qorč* (Rozenfel'd 1982: 164; Morgenstierne, *ibid.*) و در یغناپی: *χορč/xóřčak* (Андреев/Пещерева 1957: 360). در ساخت این واژه که با پسوند *-č* ساخته شده است (قس. **منچ** «خم، رطوبت») واژه **قار/غار** به چشم می‌خورد که به‌روشنی با **غاری** (*-ik < -ī*) در ارتباط است و تا حدی نیز با **غارچ** به معنی «کاسه؛ شراب» که از ایرانی مادر **garH-* «خیساندن، مرطوب کردن» مشتق شده است (Cheung 2007: 108f.)، شباهت ساختاری دارد. در حقیقت، معنای اولیه قارچ «اسفنج» (مترادف **غاری** و همسویۀ دقیق **منچ**) بوده است و به همین دلیل تحت‌الشعاع گونه ادبی و متداول **سماروغ** قرار گرفته است.

شایان ذکر است که واژه **قارچ** در فارسی معاصر به‌عنوان نام ژنریک، از واژه‌های مصوب فرهنگستان اول است که در ۲۹ اردیبهشت‌ماه ۱۳۱۴ شمسی به‌دستور رضاشاه تأسیس شد. واژه قارچ که معادل *champignon* فرانسوی است، پس از تصویب از سوی فرهنگستان اول به کتاب‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها راه یافت و به‌تدریج در زبان علمی ایران معاصر تثبیت شد (ملک‌نیا/ زاهدی ۱۳۷۳: ۱۲، ۳۹).

۴- گیهان (و جهان)

در متون کلاسیک فارسی این واژه به معنی «جهان، گیهان» آمده است و دارای گونه‌های نوشتاری **گهان** و **کهان** نیز هست. بدون تردید شکل **گیهان** تحت‌تأثیر عربی از **گیهان** به وجود آمده یا به عبارت دیگر معرب **گیهان** است.

صورت فارسی میانه این واژه *<gyha'n>* به معنی «جهان مادی» است که غالباً آن را از فارسی باستان **gaiθānām* از حالت اضافی جمع واژه *-gaiθā* «احشام» مشتق می‌دانند. تلفظ **گیهان** در فارسی مانند فارسی میانه با یای مجهول بوده است. در هر صورت، سیر تکامل معنایی «حشم، گله، دارایی» به «جهان مادی» باید از اوستا سرچشمه گرفته باشد (قس. اوستا:

gaēθā- «حشم، دارایی، جهان مادی» و این اقتباس زمانی صورت گرفته که تبدیل $h < \theta$ هنوز قاعده‌آوایی فعالی بوده است؛ زیرا چنانکه می‌دانیم در اکثر اقتباسات فارسی میانه از اوستایی، $[\theta]$ اوستایی به صورت $[s]$ یا $[t]$ منعکس شده است. گونه متأخر چنین اقتباسی را می‌توانیم در واژه فارسی گیتی که دنباله صورت فارسی میانه *gytyg/gētīg* است، مشاهده کرد.

در هر صورت به نظر نگارنده *gēhān* فارسی نو و فارسی میانه باید شکل جمع *gēh* به معنی «دارایی، حشم» باشد و ارتباطی با صورت اضافی جمع ایرانی باستان **gaiθānām* ندارد. به عبارت دیگر، واژه مرکب *gēhān* در دوره میانه زبان فارسی بر پایه قالب فکری «دارایی» ← «جهان مادی» و یا «مادیات» (یعنی مال و ثروت و دارایی) در مقابل جهان مینوی (معنویات) به وجود آمده است. واژه *gēh* به معانی فوق در فارسی میانه مانوی و پارتی ثبت شده، لیکن در پهلوی کتابی فقط صورت پسونددار این کلمه یعنی *gyhyk'/gēhik* «جهان مادی، دنیای فانی» به چشم می‌خورد. این واژه با همین معانی در ارمنی میانه نیز به شکل *geh/gēh* دیده می‌شود.

گونه به اصطلاح معرب *گهان* یعنی *جهان* نیز همان طور که هوبشمان (1895: 51, 96, 247) تذکر داده، در عربی وجود ندارد و بنابراین *جهان* نمی‌تواند معرب *گهان* تلقی شود. به گمان نگارنده، *جهان* در اثر قیاس *گهان* با *جهان* در ترکیب *گهان جهان* (صفت فاعلی از مصدر *جهیدن*) به وجود آمده است؛ چنانکه فردوسی (۱۸۹/۶: ۱۳۸۶) نیز در شاهنامه واژه‌های *جهان* «دنیا» و *جهان* «جهنده» را در کنار یکدیگر آورده و جناس تام ساخته است:

چنین است رسم *جهان جهان* همی راز خویش از تو دارد نهان

این بیت از ادیب صابر ترمذی (۱۳۴۳: ۱۸) نیز شایان توجه است:

همی تا بماند *جهان جهنده* جهاندار بادی *جهان جهان* را

خلاصه سخن اینکه *گهان جهان* به *جهان جهان* مبدل شده و سپس از آن، *جهان* به معنی «دنیا» استخراج شده و رواج یافته است.

کتابنامه

ادیب صابر ترمذی، دیوان، به کوشش محمدعلی ناصح، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی‌اکبر علمی.
اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران:
چاپخانه مجلس.

اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیایی و
علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.

افغانی‌نویس، عبدالله (۱۳۶۹)، لغات عامیانه فارسی افغانستان، چاپ افست: مؤسسه بلخ.
برهان تبریزی، محمدحسین بن خلف (۱۳۴۲)، برهان قاطع (ج ۲)، به اهتمام محمد معین، تهران:
کتابفروشی ابن سینا.

دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.

فردوسی (۱۳۸۶)، شاهنامه (ج ۶)، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: دائرةالمعارف بزرگ
اسلامی.

فرهنگ جامع زبان فارسی (۱۳۹۲)، زیر نظر علی‌اشرف صادقی، ج ۱، تهران: فرهنگستان زبان
فارسی.

ملک‌نیا، ناصر / زاهدی، اسماعیل (۱۳۷۳)، واژه‌نامه گیاهی: نام علمی گیاهان به انگلیسی، فرانسه،
آلمانی، عربی، فارسی، تهران: دانشگاه تهران.

منجیک ترمذی (۱۳۹۱)، دیوان (اشعار پراکنده)، به کوشش احسان شواربی مقدم، تهران: مرکز
پژوهشی میراث مکتوب.

Андреев М.С./Пещерева Е.М. (1957), *Ягнобские тексты с приложением ягнобско-русского словаря*, Москва-Ленинград.

Розенфельд, А. З. (1982), *Таджикско-русский диалектный словарь (Юго-Восточный Таджикистан)*, Ленинград.

Стеблин-Каменский, М.И. (1999), *Этимологический словарь ваханского языка*, Санкт-Петербург.

Ačaṅyan, Hr. (1971-1977), *Hayeren armatakan baṅaran*, vol. I, III, Erevan.

Bailey, H. W. (1930), "Iranica I", *JRAS*, 1: 11-19.

- Bartholomae, Ch. (1895), *Vorgeschichte der arischen Sprachen*, Straßburg.
- Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden.
- Gershevitch, I. (1954), *A Grammar of Manichean Sogdian*, Oxford.
- Gershevitch, I. (1969), "Amber at Persepolis", *Studia Classica et Orientalia Antonino Pagliaro Oblata*, Roma.
- Henning, W. B. (1939), "Sogdian Loan-words in New Persian", BSOS: 93-106 (= SP I: 639-651).
- Horn, p. (1898-1901), "Neupersische Schriftsprache", *GIPh*, Bd. I/2: 1-200.
- Hübschmann, H. (1895), *Persische Studien*, Straßburg.
- MacKenzie, D. V. (1976), *The Buddhist Sogdian Texts of the British Library*, Acta Iranica 10, ser. 3, Textes et Memoires, vol. 3, Leiden.
- Mayrhofer, M. (1992), *Etymologisches Wörterbuch Des Altindoarischen*, Bd. 1, Heidelberg.
- Monchi-Zadeh, D. (1990), *Wörter aus Xurâsân und ihre Herkunft*, Leiden.
- Morgenstierne, G. (1957), "Mashroom and Toadstool in Indo-Iranian", BSOAS 20: 451-457.
- Pałatac'i, Gevorg Dpir (1826), *Bāraran parskerēn*, kostanupōlis.
- Sims-Williams, N. (1975), "Notes on Sogdian Palaeography", BSOAS, vol. 38.1: 132-139.
- Wasson, V. P./R. G. Wasson (1957), *Mushrooms, Russia and History* (2 vols.), New York.

Forgotten New Persian Words (1): *āšōy*, *rabōxa*, *samārō/ūy*, *gēhān*

Garnik Asatrian

Russian-Armenian (Slavonic) University, Yerevan

Abstract

The paper is an attempt of interpretation of some rare New Persian words, *āšōy*, *rabōxa*, *samārō/ūy*, and *gēhān*, mostly attested in *farhangs*.

Keywords: *Āšōy*, *Rabōxa*, *Samārō/ūy*, *Gēhān*, Iranian Etymology, Persian, Armenian